

چند نکته دربارهٔ آبان‌یشت و نقدِ نقد آن

مرضیه فروغی ابری*

کارشناسی‌ارشد زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۲۷)

چکیده

در شمارهٔ سوم نشریهٔ علم زبان، احسان چنگیزی در نقد کتاب «آبان‌یشت» تألیف چنگیز مولایی، مطالبی نگاشت. در شمارهٔ چهارم همین نشریه، مولایی به آن نقد پاسخ داد و مطالب آن را نادرست دانست. در پاسخ مولایی مطالبی دربارهٔ زبان اوستایی مطرح شده که لازم است با تفصیل بیشتری بررسی شوند و از منظر زبانشناختی تحلیل گردند. در این مقاله مهمترین نکات در شش موضوع دسته‌بندی شده، اما در ذیل هر مبحث، در مورد مسائلی دیگری نیز بحث گردیده است، از جمله: واج و صوت، ریشه، پی‌بست یا واژه‌بست و میزبان، ضمیر موصولی یا ضمیر اشارهٔ *ya*، فعل ربطی و جملات اسنادی، مالکیت محمولی، ضمیر پی‌بستی *mē* و کارکرد *ethical dative*. در این مباحث روشن شده است که برای بررسی متون کهن باید با کلیات زبانشناسی آشنا بود. تنها با استفاده از مسائل زبانشناسی نوین است که می‌توان دربارهٔ مسائل زبان اوستایی بدون توجه به قواعد نظام نوشتاری سخن گفت. مثلاً در نظام نوشتاری زبان اوستایی، ضمائر پی‌بستی از میزبان خود جدا نوشته شده‌اند و پس از آنها نقطه‌ای آمده است؛ در واج‌نویسی متون کهن، این ضمائر باید متصل به میزبان نوشته شوند، زیرا در واج‌نویسی، صورت ملفوظ متون کهن نشان داده می‌شود و صورت ملفوظ از قواعد نظام نوشتاری پیروی نمی‌کند.

کلیدواژه‌ها: واج، ریشه، پی‌بست، ضمیر اشاره، فعل ربطی.

* E-mail: forough.frq67@gmail.com

۱. مقدمه

در شماره سوم نشریه علم زبان (پاییز و زمستان ۹۳)، احسان چنگیزی در نقد کتاب آبان‌یشت تألیف «چنگیز مولایی»، مطلبی نگاشت (چنگیزی، ۱۳۹۳: ۱۴۵-۱۶۷). چنگیزی در این نقد درباره ده موضوع مطالبی نوشت. او در این مقاله یادآوری نمود که «غالب این نکات تنها درباره کتاب آبان‌یشت صادق نیست، بلکه پیشنهادهایی است که در کار بررسی زبان‌های کهن ایرانی لازم به نظر می‌رسد و بهتر است به آنها توجه بیشتری شود» (۱۳۹۳: ۱۴۷). ایجاز و اختصار نوشته چنگیزی موجب شد مولایی در شماره چهارم علم زبان (بهار و تابستان ۹۴)، با قلمی تند و تیز به نقد او پاسخ دهد. اگرچه لحن پاسخ مولایی خارج از عرف است، اما این حُسن را دارد که موجب می‌شود فضای بحث و گفتگو در بین محققان زبان‌های کهن ایرانی ایجاد گردد و مسائل زبان اوستایی از ابعاد دیگری بررسی شود، زیرا در پاسخ مولایی به نقد چنگیزی، مطالبی مطرح شده که لازم است با شرح و توضیح بیشتری بررسی شوند تا خوانندگان این دو مقاله چگونگی و تفصیل این نکات را دریابند.

پیش از پرداختن به مطالب اصلی، باید درباره مقاله مولایی چند نکته کلی مطرح شود:

۱- به اعتقاد مولایی نقد آبان‌یشت نقد علمی نیست و در آن «تعاملات علمی جای خود را به تعارضات داده» و نیز مؤلف آن از «منتقدان پرادعا» است که «نه صلاحیت علمی» دارد و نه «حرمت» نقد می‌داند و نه از «اخلاق نقد» برخوردار است (۱۳۹۴: ۱۹۰). این شیوه پاسخ به منتقد به کلی عاری از «حرمت» و «اخلاق نقد» است که مولایی حتماً خود را بدان پایبند می‌داند. شأن علمی ایجاب می‌کند به منتقدی که از بُعد علمی، برخی مسائل را - درست

یا غلط - به چالش کشیده است، پاسخی علمی ارائه گردد و اگر کسی با سخنان منتقد خویش مخالف است، با موازین علمی بدان پاسخ دهد. برآشفستگی و رد صلاحیت علمی منتقد برای هیچ‌کس «صلاحیت علمی» به بار نمی‌آورد.

۲- به نظر می‌رسد مولایی با اصطلاحات رایج در زبان‌شناسی نظیر واج^۱، پی-بست^۲، نمود واژگانی^۳ و مانند آن آشنایی چندانی ندارد. آنچه او دربارهٔ واج^۴ در زبان اوستایی نوشته، نشان می‌دهد او برای تعیین ارزش واجی^۵ که تعریف واج را نادیده انگاشته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۱-۱۹۲). او همچنین اصطلاحات پی-بست و میزبان^۴ را نادرست دانسته و با لحنی تمسخرآمیز دربارهٔ آنها سخن گفته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۹، ۲۰۰).

۳- ظاهراً مولایی به جهانی‌های زبان^۵ اعتقادی ندارد و می‌پندارد زبان اوستایی از قواعد کلی زبان پیروی نمی‌کند. نظرات او مبنی بر متصل نشدن ضمائر پی‌بستی به میزبان در زبان اوستایی، گواه این نکته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۰).

۴- مولایی هنگام بحث از شیوهٔ ترجمهٔ متون کهن، شیوهٔ ترجمهٔ جملات اسنادی و به کار بردن ترکیب به جای مرکب، از برخی محققان نام برده و نوشته است که در انتخاب این روش، از آنان پیروی کرده است (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۱۳،

^۱. Phoneme

^۲. Enclitic

^۳. Lexical aspect

^۴. Host

^۵. Language universals

۲۰۸، ۲۱۶)، اما وقتی چنگیزی به شیوه ترجمه کنت^۱ از متون فارسی باستان استناد و از آن پیروی کرده (۱۳۹۳: ۱۵۴)، «آن را سخت سست و بی پایه» دانسته و نوشته است «ترجمه کنت حجت نیست که عدول از آن جایز نباشد» (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۸). اگر استناد به روش و شیوه دیگران و رفتن به راه آنان خوب و پسندیده است، پس برای همگان چنین است؛ اگر هم بد است و پسندیده نیست، باز هم برای همگان بد و ناپسند است و کار بد هم مصلحت آن است که مطلق نکنیم. در این میان نه فرقی میان چنگیزی و مولایی است و نه محققى که به روش و نظر او استناد می‌شود.

۵- به نظر می‌رسد مولایی میان قواعد زبانی و قواعد نظام نوشتاری تفاوتی نمی‌نهد و می‌پندارد زبان بر مبنای قواعد نظام نوشتاری^۲ رفتار می‌کند. او سه واج *ḡ* در زبان اوستایی در نظر گرفته، زیرا در نظام نوشتاری اوستایی سه نویسه^۳ برای دلالت بر صوت *ḡ* به کار رفته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۱-۱۹۲). او وجود ضمائر پی‌بستی و اتصال آنها را به میزبان نفی کرده است، زیرا در نظام نوشتاری اوستایی، ضمائر پی‌بستی از میزبان جدا نوشته شده‌اند (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۱).

در ادامه برخی از مطالب مقاله مولایی، در ذیل عناوین جداگانه، به‌طور مفصل و با جزئیات بررسی و نقد می‌شود.

۲. واج / صوت

مولایی در مقدمه آبان‌یشت، وقتی از صورت مکتوب واژه سخن گفته،

^۱. Kent

^۲. Writing system

^۳. Grapheme

اصطلاح «واج» را به جای «نویسه» به کار برده است: «واج‌های **وَج** (ّ)، **وَج** (ّ) و **وَج** (ّ) از جمله واج‌هایی هستند که در دستنویس‌ها در آغاز و وسط کلمه مکرراً به جای هم استعمال شده‌اند...» (مولایی، ۱۳۹۲: ۴). در نقد چنگیزی، بحث اصلی دربارهٔ این است که «مولایی دربارهٔ صورت مکتوب واژه سخن گفته، اما اصطلاح واج را به کار برده است» و نیز «واج‌ها در دستنویس‌ها به جای دیگری به کار نمی‌روند، بلکه نویسه‌ها هستند که ممکن است در دستنویس‌ها به جای یکدیگر به کار روند» (چنگیزی، ۱۳۹۳: ۱۴۷-۱۴۸). چنگیزی در یک سطر به مفهوم واج نیز اشاره کرده است (چنگیزی، ۱۳۹۳: ۱۴۷). مولایی اگر چه پذیرفته است که «در کاربرد اصطلاحات تسامحی روی داده است»، اما اشارهٔ چنگیزی به مفهوم واج را «توضیح واضحات» و «حاشیه‌پردازی» دانسته و مباحث دیگری را مطرح کرده که نشان می‌دهد او به این «توضیح واضحات» هم اعتنا نداشته و برای تعیین ارزش واج **ّ** به نظام نوشتاری توجه کرده است (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۱). مولایی معتقد است نویسه‌های **وَج**، **وَج** و **وَج** که هوفمان^۱ آنها را با **ّ**، **ّ** و **ّ** نشان داده است، سه واج‌اند (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۱-۱۹۲). او قسمتی از متن آلمانی مقالهٔ هوفمان را دربارهٔ این سه نشانه نقل کرده و ترجمه‌ای به فارسی ارائه داده و معتقد است که بنابر نظر هوفمان، هر یک از این سه نویسه بر یک واج دلالت دارد و زبان اوستایی سه واج **ّ** داشته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۲). هوفمان در مقالهٔ خود، اصطلاح phonem [= واج] را دربارهٔ این سه نویسه به کار نبرده است؛ او از اصطلاح laut استفاده کرده که در انگلیسی به معنی sound است و در فارسی صوت /آوا/ معنی می‌شود. اینکه

^۱. Hoffmann

هوفمان برای هر یک از این سه نویسه، نشانه‌ای متفاوت در واج‌نویسی در نظر گرفته، به دلیل آن است که او از منظر واج‌شناسی تاریخی به این مسأله نگریسته است؛ به اعتقاد هوفمان، هر یک از این نویسه‌ها به گونه‌ای š در نظام آوایی ارجاع می‌داده که از منظر تاریخی صورت تحول‌یافته واج یا واج‌هایی دیگر در دوره‌های پیشین زبان بوده است. محققان دیگری نیز یادآوری کرده‌اند که š و ś در اصل متفاوت بوده‌اند (Skjærvø, 2010: 57; Testen, 1997: 593)، اما برای مدوتان اوستا، تمایز آنها از میان رفته بوده است و با یکدیگر ادغام و به آوای ś بدل شده بودند. به همین سبب، این سه نویسه در دستنویس‌ها «مکرراً» به جای یکدیگر به کار رفته‌اند. اگر این سه نویسه بر سه واج دلالت داشتند، «مکرراً» به جای یکدیگر به کار نمی‌رفتند. افزون بر این، اگر همچنان بر این باور باشیم که این سه نویسه بر سه واج دلالت دارند، آنگاه باید بدین نکته توجه کرد که آیا می‌توان برای آنها جفت کمینه^۱ یافت یا خیر. به اعتقاد هوفمان، هر یک از این نویسه‌ها بر آوایی دلالت داشته است که از منظر تاریخی بازمانده واج یا واج‌های دیگری است و مولایی بر اساس این نظر هوفمان نوشته است (۱۳۹۲: ۴): «هرجا که مسلم شود، یکی از این نشانه‌ها به جای دیگری استعمال شده است، بدون تعلل باید آن را تصحیح کرد و به صورت اصلی‌اش برگرداند». به اعتقاد مولایی، *frašusaṭ* «بی‌درنگ» باید تصحیح شود و به صورت *frašusaṭ* «آوانویسی» گردد (مولایی، ۱۳۹۲: ۴). حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا در زبان اوستایی سه ریشه *-šav*، *-śav* و *-šav* به کار رفته است که با یکدیگر تمایز معنایی داشته‌اند. به عنوان مثال، آیا می‌توان در زبان اوستایی، واژه‌های *-aśa* و *-aśa* با سه معنای مختلف در نظر گرفت؟! اینکه هر کجا «مسلم شود»

^۱. Minimal pair

یکی از این سه نویسه به جای دیگری به کار رفته، آن نویسه را «بی‌درنگ» به نویسهٔ دیگر تبدیل کنیم، غیر از بررسی تاریخی، چه کارایی دیگری برای درک مسائل واج‌شناختی زبان اوستایی دارد؟!

۳. ریشه

مولایی در آبان‌یشت واژهٔ *anāhitā* را از ریشهٔ جعلی **āhi* دانسته است (۱۳۹۲: ۲۴-۲۵). چنگیزی دربارهٔ مفهوم ریشه در زبان اوستایی مطالبی نوشته و فرض وجود چنین ریشه‌ای را به دو دلیل نادرست دانسته است؛ نخست آنکه ریشه یک هجا است و دوم آنکه ریشه نمی‌تواند جعلی باشد (۱۳۹۳: ۱۴۹-۱۵۰). مولایی در پاسخ به نقد او، به نادرستی ریشهٔ **āhi* اعتراف کرده (۱۳۹۴: ۱۹۳، ۱۹۴)، اما توضیحاتی را که چنگیزی دربارهٔ مفهوم ریشه و تک‌هجایی بودن آن، نوشته است (چنگیزی، ۱۳۹۳: ۱۴۹)، «طرح مسائل حاشیه‌ای» و «بی‌ارتباط با موضوع» دانسته و از اینکه در نقد چنگیزی، مؤلفه‌های دیگر ریشه بیان نشده، شکوه کرده و مجدداً از ریشه جعلی سخن گفته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۳، ۱۹۴). در هر حال، او خطای خود را در طرح ریشهٔ **āhi* پذیرفته و بدان اذعان کرده است؛ به این ترتیب، سخنان دیگر او از جنس همان مسائل «حاشیه‌ای» است که خود بر آن تأکید دارد. افزون بر آن، اگر مولایی اندکی به مفهوم ریشه - که چنگیزی ذکر کرده است (۱۳۹۳: ۱۴۹) - توجه می‌کرد، درمی‌یافت که پرداختن بدان کاملاً مرتبط با موضوع است، زیرا ریشه ساختی انتزاعی است (چنگیزی، ۱۳۹۳: ۱۴۹)، بنابراین نمی‌تواند جعلی باشد و قائل شدن به «ریشهٔ جعلی» با هر صورت و شکلی، با مفهوم ریشه در تضاد است.

نکات دیگری که بنونیست^۱ دربارهٔ ریشه مطرح کرده است (1935: 147-173)، بدین شرح‌اند: (۱) توزیع واج‌ها در هجای ریشه، (۲) توزیع نیم‌واکه‌ها و همخوان-های هجایی در هجای ریشه، (۳) قرار گرفتن *s* در آغاز هجای ریشه، (۴) گردش واکهٔ ریشه، (۵) وندافزایی و تغییر درجهٔ ریشه یا وند، (۶) گسترش ریشه، (۷) افزودن میانوند به ریشه، (۸) افزودن پسوند برای ساخت اسم و فعل، (۹) کاهش هجای ریشه در برخی ساخت‌ها. پیداست که این ویژگی‌های ریشه هیچ ارتباطی با ریشه‌تراشی مولایی ندارند.

۴. پی‌بست

مولایی دربارهٔ «پی‌بست» نکات و سؤالاتی مطرح کرده (۱۳۹۴: ۱۹۹-۲۰۴) و در نهایت مشخص نکرده است که به ضمیر پی‌بستی در زبان اوستایی قائل است یا خیر. در این بخش، مسائلی که مولایی در این باره مطرح کرده، به ترتیب نوشته شده‌اند و به هر یک از آنها پاسخ داده شده است:

(۱) مولایی معتقد است: «اصطلاح پی‌بست، که چنگیزی آن را معادل لفظ فرنگی enclitic به کار برده، مناسب نیست و باید به جای آن «متصل» یا «پیوسته» به کار برد (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۹). به نظر می‌رسد مولایی دربارهٔ اصطلاح «میزبان» نیز همین نظر را داشته باشد، زیرا در مقابل آن نشانهٔ (?) را به کار برده است (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۹).

اصطلاحاتی مانند «پی‌بست» و «میزبان» معادلی برای enclitic و host هستند و ابداع چنگیزی نیست. زبانشناسان فارسی‌زبان این اصطلاحات را

^۱. Benveniste

پذیرفته‌اند و در آثار خود به کار برده‌اند، از جمله شقاقی (۱۳۹۴: ۳۸، ۱۶۰) و دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۷۲۰-۷۲۱). افزون بر آن، تنها ضمائر پی‌بست نیستند که بتوان اصطلاح «متصل» را برای آنها به کار برد، بلکه در زبان اوستایی و فارسی باستان تکواژهای *čā*، *čit* و *vā* نیز در شمار پی‌بست‌ها هستند (Reichelt, 1909: §§ 728, 729; Jackson, 1892: § 898; Kent, 1953: § 133).

۲) به باور مولایی، ضمائر پی‌بستی *mē* و *hīm* نباید با نشانهٔ = به واژهٔ پیش از خود (میزبان) متصل شوند و هیچ محققى تاکنون از این شیوهٔ شگفت‌انگیز استفاده نکرده است و احتمالاً چنگیزی در به کارگیری این شیوهٔ عجیب، از نحوهٔ واج‌نویسی الواح حتّی الهام گرفته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۰).

متصل کردن پی‌بست به میزبان و افزودن نشانهٔ = میان آن دو، روش شگفت‌انگیز و عجیبی نیست، بلکه شیوه‌ای برای نشان دادن پی‌بست‌ها یا به بیان دقیق‌تر واژه‌بست‌هاست (Spencer & Luís, 2012). بسیاری از محققان در واج‌نویسی زبان‌های ایرانی از این روش استفاده کرده‌اند (Bubenik, 2006: 134). به کار بردن نشانهٔ = در واج‌نویسی متون کهن روشی فنی برای نشان دادن پی‌بست است و سبب می‌شود تا زبانشناسان بتوانند راحت‌تر از این متون استفاده کنند. آنچه مولایی در کتاب واتکینز (Watkins, 1995: 137-151) یافته، همین نشانه است، نه نشانه‌ای خاص در زبان حتّی. این شیوهٔ نشان دادن پی‌بست در دوران بارتلمه^۱، رایشل^۱ و گرشویچ^۲ رواج نداشته

^۱. Clitic

^۲. Bartholomae

^۱. Reichelt

^۲. Gershevitch

است، اما بدون تردید این محققان از وابستگی آوایی این ضمایر به واژه قبل از خود آگاه بوده‌اند و به همین دلیل اصطلاح enclitic را به کار برده‌اند. کنت گاهی صورت‌های پی‌بستی را با خط تیره (-) نشان داده است (Kent, 1953: § 133).

۳) بر اساس نظرات مولایی، «دو ضمیر متصل در زبان‌های ایرانی میانه غربی و زبان فارسی نو نیز به یکدیگر وصل نمی‌شوند تا هر دو با هم میهمان میزبان واحدی باشند» (۱۳۹۴: ۲۰۰-۲۰۱). مولایی معتقد است در زبان سغدی، «در مواردی نادر، آن هم تحت شرایط خاص، امکان اتصال دو ضمیر متصل به هم وجود دارد ...، اما چنین مواردی ربطی به موضوع مورد بحث ندارد» (۱۳۹۴: ۲۰۰).

در زبان اوستایی ضمایر سوم شخص جز در حالت فاعلی، همواره پی‌بستند (Jackson, 1982: § 393). یکی از معروفترین ویژگی‌های نحوی زبان‌های هندی - اروپایی^۱، بحث رفتار پی‌بست‌ها یا واژه‌بست‌های ضمیری و قرار گرفتن آنها در جایگاه دوم جمله یا بند است که به قاعده واکرناگل^۲ شهرت یافته است (Spencer & Luís, 2012: 39-4, 57-59; Collinge, 1985: 217-219). اتصال دو پی‌بست به یک میزبان و تشکیل خوشه‌های واژه‌بستی^۳ امری رایج در زبان - هاست (Spencer & Luís, 2012: 47-48). در فارسی باستان هم نمونه‌هایی از آن

به کار رفته است و کنت نیز این نکته را یادآوری کرده است (Kent, 1953: § 133) از جمله nai=pati=mā و ciyakaram=ca=maiy که در کتیبه DNB

^۱. Indo-European

^۲. Wackernagel

^۳. Clitic clusters

سطر ۲۱ و ۵۱ به کار رفته‌اند. در فارسی میانه نیز نمونه‌هایی از خوشه‌های پی-بستی به کار رفته است (Brunner, 1977: 99؛ مفیدی، ۱۳۸۶: ۱۴۴):

(۱) *u=m=it ašnūd wāng*

بانگ شنیدی ست = م = و

و تو بانگ مرا شنیدی.

در سغدی نیز خوشهٔ واژه‌بستی به کار رفته است (Yoshida, 2010: 315). وقوع دو واژه‌بست یا پی‌بست در زبان کردی نیز وجود دارد (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۷۲۰-۷۲۱). مولایی مشخص نکرده است که در زبان سغدی در چه «شرایط خاص» و کدام «موارد نادر» خوشه‌های واژه‌بستی به کار می‌روند و چرا این نکته با خوشه‌های پی‌بستی در زبان اوستایی ارتباطی ندارد.

(۴) مولایی دربارهٔ استقلال آوایی ضمیر پی‌بستی نوشته است (۱۳۹۴: ۲۰۰-۲۰۱):

«منتقد بر چه اساسی گفته است که *mē* و *hīm* و دیگر صیغه‌های آنها از لحاظ آوایی مستقل نیستند؟ مراد از این استقلال آوایی چیست؟ اصولاً چگونه ممکن است صورت‌های صرفی یک ستاک مثل *-hī*، که عبارت باشند از *... hīš, hīm ...* از لحاظ آوایی مستقل نباشند؟»

به اعتقاد مولایی، در اینجا مسألهٔ استقلال آوایی الفاظ با موضوع مستقل یا وابسته بودن کلمات اشتباه شده است (۱۳۹۴: ۲۰۱).

منظور از استقلال آوایی، نداشتن تکیه و پیوستن به واژهٔ تکیه‌دار پیشین است. به همین سبب، پی‌بست با میزبان خود از نظر آوایی یک واحد را شکل

می‌دهد، همانند یک واژه تلفظ می‌شود (شقاقی، ۱۳۸۶: ۷۴). این نکته ویژگی واژه‌بست یا پی‌بست در دوره‌های جدید نیست؛ واژه‌بست در هر زمانی و هر زبانی این ویژگی را دارد. اینکه ضمیر در صیغگان مختلف صرف شده، ارتباطی به استقلال آوایی ندارد، بلکه از نظر تصریف^۱ مستقل است.

(۵) مولایی دربارهٔ تشخیص واژه‌ها در خط اوستایی و نقطه‌ای که بعد از هر واژه آمده، نوشته است (۱۳۹۴: ۲۰۱):

«در خط اوستایی برای تشخیص واژه‌های مستقل از وابسته، قرینهٔ روشنی در دست هست و آن نقطه‌ای است که در دست‌نویس‌های اوستا، در پایان هر کلمهٔ مستقل قرار می‌گیرد تا مرز آن را با لفظ بعدی مشخص کند. ضمائر متصل نیز در همهٔ دست‌نویس‌ها با نقطه‌ای از الفاظ دیگر جدا شده‌اند.»

در نظام نوشتاری اوستایی پس از هر تکواژ آزاد، چه واژگانی چه دستوری، و نیز برخی تکواژهای وابسته مانند پی‌بست‌ها، نقطه نوشته شده است، اما این قواعد نظام نوشتاری است و ارتباطی با قواعد زبانی ندارد. جکسن^۲ یادآوری کرده که پی‌بست‌ها با واژهٔ قبل (میزبان) یک واحد را تشکیل می‌دهند و گاهی مطابق روش معمول در نظام نوشتاری اوستا، جدا از هم و گاهی نیز با هم نوشته شده‌اند؛ از جمله *pairi=šē* که در یسن نه، بند ۲۸، به صورت *pairišē* نوشته شده است (Jackson, 1982: § 898; Geldner, 1886: 47).

^۱. Inflection

^۲. Jackson

در نظام نوشتاری فارسی باستان به جز سه مورد، واژه‌بست‌ها متصل به میزبان نوشته شده‌اند و بین آنها واژه‌جداکن قرار نگرفته است (Kent, 1953: §§ 40,) (133):

(۲) *haušaiy xaçam frābarā^t*
(hau=šaiy)
 بخشید شاه‌ی را به او = او

او (اهرمزد) شاه‌ی را به او (داریوش) بخشید (DPd, 3-4).

همان‌گونه که گفته شد، اتصال یا عدم اتصال واژه‌بست به میزبان در خط، ارتباطی به صورت ملفوظ آن ندارد. وقتی متنی کهن واج‌نویسی یا به تعبیر مولایی «آوانویسی» می‌شود، هدف آن است که چگونگی تلفظ آن نشان داده شود و نباید در واج‌نویسی یا آوانویسی متون کهن از قواعد نظام نوشتاری آن زبان پیروی کرد.

۶) مولایی دربارهٔ ضمائر پی‌بستی در زبان سنسکریت و شیوهٔ نگارش آنها در خط نوشته است: «در متن‌های هندی باستان نیز ضمائر متصل در خط کاملاً جدا نوشته می‌شوند و به هیچ واژه‌ای نمی‌پیوندند» (۱۳۹۴: ۲۰۱).

ظاهراً مولایی فراموش کرده است که در نظام نوشتاری سنسکریت، همهٔ واژه‌ها متصل به یکدیگر نوشته می‌شوند (Jamison, 2008: 7-8) و بنابراین، ضمائر متصل به واژهٔ قبل و بعد از خود متصل می‌گردند. آنچه مولایی نقل کرده، از کتاب مکدانل^۱ است که برای دانشجویان نوشته شده است. مکدانل واژه‌ها را جدا از یکدیگر نوشته تا دانشجویان بتوانند راحت‌تر از آن استفاده کنند. او خود در

^۱. MacDonell

آغاز کتاب، این مطلب را یادآوری کرده است (vi: 1917). گذشته از این، چنانکه گفته شد، اتصال یا عدم اتصال ضمائر پی‌بستی در خط، ملاکی برای شیوه تلفظ آنها نیست. در زبان سنسکریت نیز همانند همه زبان‌های هندی - اروپایی، واژه-بست‌ها به واژه تکیه‌دار متصل می‌شوند (Jamison, 2008 : 29).

(۷) به اعتقاد مولایی، ترجمه‌ها نباید در زیر هر واژه نوشته شود و تمامی ترجمه‌های چنگیزی بدون استثناء غلطاند (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۲-۲۰۳).

چنگیزی برای ترجمه پاره‌های منقول از زبان اوستایی، نخست معادل تحت‌اللفظ هر واژه را در زیر آن نوشته و سپس معنی جمله را ذکر کرده است. این شیوه‌ای معمول در بررسی ساختمان دستوری پاره‌های زبانی است و در غالب کتبی که به مباحث نحوی پرداخته‌اند، رعایت شده است (Clackson, 2006-205; Lehman, 1974: 168, 169; 2007). چنگیزی نیز در تمامی مقاله خود از همین روش استفاده کرده، بجز دو جمله‌ای که مولایی یادآوری کرده است و درباره ساختمان آنها در این مقاله بحث می‌گردد.

(۸) مولایی از «امکان دلالت یک صورت صرفی بر معانی مختلف» سخن گفته است. ظاهراً او تصور می‌کند که هر حالت معنی خاصی دارد و باید آن را ترجمه کرد؛ مثلاً نوشته است (۱۳۹۴: ۲۰۲-۲۰۳):

«ترجمه $m\bar{e}$ به "من" نیز غلط است. اگر این ضمیر ... در حالت اضافی مفرد استعمال شود، معنی آن "از آن من؛ متعلق به من" است و ... اگر در حالت مفعولی له ... به کار رود، "برای من، به من" معنی می‌دهد».

حالت‌های مختلف واژه یا به تعبیر مولایی «صورت‌های صرفی» آن بر معانی مختلف دلالت نمی‌کنند، بلکه همگی به یک معنی واحد و ویژگی‌های مختلف دستوری واژه اشاره می‌کنند.

۵. ضمیر *ya-*

مولایی معتقد است *ya-* در زبان اوستایی ضمیر اشاره نیست و نمی‌تواند کارکرد ضمیر اشاره داشته باشد، بلکه ضمیر موصولی است (۱۳۹۴: ۲۰۹-۲۱۱). در توصیفات دستوری، اصطلاح ضمیر به طبقهٔ بسته‌ای از اجزای کلام اشاره می‌کند که جانشین گروه اسمی می‌شوند. صیغگان *ya-* جانشین گروه اسمی می‌شوند و ضمیرند. اینکه *ya-* را ضمیر موصولی خوانده‌اند، به سبب کارکرد نحوی ضمیر در ساخت جمله موصولی است. اگر *ya-* برای توصیف گروه اسمی در آغاز بند موصولی قرار بگیرد، کارکرد موصولی دارد و درغیراین صورت، ضمیر اشاره یا ضمیر شخصی است. اینکه در دستور زبان‌های اوستایی از *ya-* با عنوان ضمیر موصولی یاد کرده‌اند، به سبب آن است که کارکرد آن به‌عنوان ضمیر موصولی، بسامد وقوع بیشتری دارد تا ضمیر اشاره، اما *ya-* ماهیتاً ضمیر اشاره است و ویتنی (Whitney, 1964: § 508) - که مولایی مطالب آن را از متن انگلیسی نقل کرده است - به همین مسأله اشاره کرده و منشاء ضمیر موصولی را «بدون شک» ضمیر اشاره دانسته است. چنگیزی نیز به قول ویتنی اشاره کرده و گفته است که *ya-* ضمیر اشاره است (۱۳۹۳: ۱۵۶)، اما مولایی استناد او را «قلب واقعیت» دانسته و معتقد است که «قول ویتنی صراحتاً خلاف ادعای منتقد را اثبات می‌کند» (۱۳۹۴: ۲۱۰). مولایی متن انگلیسی یادداشت

ویتنی را ذکر کرده و ترجمه فارسی آن را هم ارائه داده است (۱۳۹۴: ۲۱۱). او واژه *doubtless* را در نوشته ویتنی، «محتماً» ترجمه کرده است و از ترجمه او چنین برداشت می‌شود که بنابر نظر ویتنی، اصل و منشاء ضمیر *ya-* «محتماً» ضمیر اشاره بوده است، حال آنکه معنی *doubtless* «بدون تردید، بی‌شک، قطعاً» است. به نظر نمی‌رسد مولایی قصد «قلب واقعیت» داشته باشد، بلکه باید این اشتباه او را ناشی از عدم توجه‌اش به معنی واژه *doubtless* دانست. پس، *ya-* از نظر ویتنی، بدون شک ضمیر اشاره بوده و سمرینی (Szemerényi, 1990: 210-211) هم این نکته را یادآوری کرده است. البته ویتنی معتقد است که *ya-* کارکرد ضمیر اشاره را از دست داده است (Whitney, 1964: 508).

ضمایر موصولی در زبان‌های مختلف دو منشاء دارند: یا ضمیر اشاره‌اند مانند *ya-* یا پرسشواژه‌اند (Diessel, 1999: 1, 115). به بیانی دیگر، ضمیر موصولی حاصل دستوری‌شدگی^۱ ضمیر اشاره یا پرسشواژه‌هاست؛ بافت نحوی‌ای که ضمیر اشاره در آن به کار رفته است، در تحول ضمیر اشاره نقش دارد (Diessel, 1999: 115, 120-123). به این ترتیب، ضمیر اشاره بودن منافاتی با ضمیر موصولی بودن ندارد، بلکه لازمه آن است.

همان‌گونه که ضمیر اشاره *a-* و *ta-* می‌توانند در برخی ساخت‌های نحوی به جای ضمیر سوم شخص مفرد به کار روند، *ya-* نیز ضمیر اشاره‌ای است که می‌تواند در برخی ساخت‌ها، ضمیر سوم شخص مفرد باشد. در برخی از پاره‌های آبان‌یشت، نمی‌توان صیغگان *ya-* را ضمیر موصولی دانست. مثلاً در بند سوم از یشت پنجم، *yā* وابسته صفت *amavaiti* است و کارکرد موصولی ندارد. مولایی

^۱. Grammaticalization

خود نیز در ترجمهٔ آبان‌یشت *yā* را به صورت ضمیر اشاره ترجمه کرده است (۱۳۹۲: ۴۴):

(۳) *yā amavaiti fratačaiti hukairiyāt hača bərazanhat.*

کوه از هوگر جاری می‌شود
نیرومند او / آن
nom.sg.f

آن نیرومند از کوه هوگر جاری می‌شود (آبان‌یشت، بند ۳).

سایر ضمائر اشاره نیز می‌توانند در جملهٔ موصولی به کار روند و کارکرد ضمیر موصولی را بر عهده گیرند (Reichelt, 1909: § 748).

۶. فعل ربطی

مولایی معتقد است که رابطهٔ نهاد / مسندالیه و مسند در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان به سه طریق نشان داده شده است (۱۳۹۴: ۲۰۵-۲۰۷):

۱- مطابقت نهاد و مسند در جنس و شمار و حالت؛

۲- مطابقت نهاد و مسند در جنس، شمار، حالت و افزودن فعل ربطی؛

۳- عدم مطابقت نهاد و مسند در جنس، شمار، حالت، و وجود فعل ربطی برای برقراری رابطهٔ بین این دو.

در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان، نهاد و مسند در بندهای اسنادی - نه بندهای وجودی^۱ یا مکانی^۲ - همواره در حالت فاعلی‌اند و جز در موارد اندک، از

^۱. Existential clause

^۲. Locative clause

نظر جنس و شمار نیز با یکدیگر مطابقت دارند و مطابقت در حالت^۱، رابطه آنها را با یکدیگر نشان می‌دهد. این بندها را از نظر ساختار درونی و برحسب نوع گزاره-ای که در آنها ظاهر می‌شود، گزاره‌های غیرفعلی^۲ می‌نامند (Dryer, 2007: 224). در زبان اوستایی و فارسی باستان، در جملات اسمیه (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۴)، یا به تعبیر دقیقتر، در بندهایی که گزاره‌های غیرفعلی یا گزاره‌های صفتی^۳ و اسمی^۴ دارند، مسند در حالت و غالباً در شخص و شمار با نهاد مطابقت دارد و کاربرد فعل ربطی در آنها اختیاری^۵ است (Reichelt, 1909: § 715; Dryer, 2007: 236). فعل ربطی در این جملات تنها ابزاری دستوری است و تهی از معناست^۶ (Loyens, 1968: 120; Givón, 2001: 225; Dryer, 2007: 388). رابطه نهاد و مسند در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان صرفاً با ابزار مطابقت نشان داده می‌شود و اگر فعل ربطی در جمله ظاهر شود، هیچ نقش واژگانی - معنایی ندارد. به نظر می‌رسد ظهور فعل ربطی تنها برای بازنمایی زمان یا نمود^۱ به کار رود (Luraghi & Parodi, 2008: 92-93; Loyens, 1968: 388).

با توجه به آنچه گفته شد، در زبان اوستایی و فارسی باستان، رابطه نهاد و مسند تنها با یک ابزار نشان داده می‌شود و بین گزاره‌های صفتی و اسمی که فعل ربطی در آنها ظاهر شده و گزاره‌های صفتی و اسمی که فاقد فعل ربطی‌اند، تفاوتی نیست. افزون بر آن، بر خلاف تصور مولایی (۱۳۹۴: ۲۰۷)، اگر در ادوار

^۱. Case

^۲. Nonverbal predicates

^۳. Adjectival predicate

^۴. Nominal predicate

^۵. Optional

^۶. Dummy verb

^۱. Aspect

بعدی زبان، بازمانده‌های ریشهٔ *ah*، مانند */ast/* در فارسی امروز، در ساختار چنین جملاتی به کار می‌رود، ضرورتاً بدان سبب نیست که در دورهٔ باستان زبان‌های ایرانی، فعل ربطی از همین ریشه در این ساخت‌ها به کار می‌رفته است، بلکه دلیل آن ویژگی‌های معنایی ریشهٔ *ah* و مطالب دیگری است که در حوزه‌های نظری زبانشناسی دربارهٔ آن بحث می‌گردد.

نکتهٔ قابل توجه دیگر در مقالهٔ مولایی بحث نهاد و مسند است. مولایی معتقد است در این پاره از کتیبهٔ داریوش *baga vazarka* مسند است و *auramzdā* نهاد یا مسندالیه (۱۳۹۴: ۲۰۷):

(۴) *baga vazarka auramzdā*.

اهرمزد بزرگ خدا

خدای بزرگ اهرمزد است (کتیبهٔ DNa، سطر اول).

او نوشته است در اینجا به سبب "تخصیص مسند («خدای بزرگ بودن»)» به مسندالیه (اهورامزدا)، "تقدیم مسند بر مسندالیه" انجام گرفته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۷-۲۰۸).

نهاد و مسند در نحو با آنچه در علم معانی مسندالیه و مسند خوانده می‌شود متفاوت است (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۲-۱۶۳). آنچه در اینجا مورد نظر است، بحث نحوی این جملات است نه تحلیل معنایی آن. گاهی در بندهایی که گزاره‌های اسمی دارند، ممکن است نهاد و مسند هر دو به یک چیز ارجاع دهند؛ یعنی نهاد همان مسند باشد و مسند همان نهاد. در این بندها، گروه اسمی که در جایگاه نهاد آمده می‌تواند در جایگاه مسند قرار گیرد و گروه اسمی که در

جایگاه مسند آمده، می‌تواند در جایگاه نهاد قرار گیرد. در این صورت، دو جمله خواهیم داشت که از نظر نحوی با یکدیگر متفاوتند. این بندها را بندهای معادله‌ای^۱ می‌نامند (Dryer, 2007: 233). بنابراین، در جمله مذکور از کتیبه داریوش، نهاد و مسند هر دو به یک چیز ارجاع می‌دهند و رابطه آنها را می‌توان به این صورت در نظر گرفت:

baga vazarka = auramzdā

auramzdā = baga vazarka

ساخت این جمله در کتیبه داریوش، مانند این جمله در زبان فارسی است (غلامعلی زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۹-۲۲۰):

(۵) الف. تهران پایتخت ایران است.

ب. پایتخت ایران تهران است.

در این دو جمله نیز، گروه‌های اسمی که در جایگاه نهاد و مسند قرار گرفته‌اند، هر دو به یک چیز ارجاع می‌دهند و بنابراین، هر دو در جایگاه نهاد یا مسند به کار رفته‌اند، اما هر یک از دو جمله مذکور از نظر نحوی مستقل از دیگری است. اینکه از نظر کاربردشناختی، تأکید بر کدام گروه اسمی است، در تحلیل نحوی جمله تأثیری ندارد. هر گروه اسمی که تأکید بر آن باشد، در جایگاه نهاد قرار می‌گیرد. با این توضیحات روشن است که در جمله منقول از کتیبه داریوش، *baga vazarka* نهاد است و *auramzdā* مسند. مولایی نوشته است: «منتقدی که نمی‌تواند در یک جمله ساده اسمیه، مسندالیه و مسند را از هم تشخیص دهد، چگونه به خود اجازه نقد می‌دهد» (۱۳۹۴: ۲۰۸). منتقد آبان-

^۱. Equational clause

یشت به‌درستی نهاد و مسند را تشخیص داده است و این مؤلف آبان‌یشت است که باید با مفهوم «جملات معادله‌ای» آشنا گردد و تحلیل نحوی را با اصول بلاغت در هم نیامیزد.

چنگیزی در بحث از فعل ربطی در زبان اوستایی و فارسی باستان پارهٔ منقول از کتیبهٔ DNa را ذکر کرده و به اشتباه محل آن کتیبه را نقش رجب نوشته است (۱۳۹۳: ۱۵۴). همانطور که مولایی یادآوری کرده است (۱۳۹۴: ۲۰۷)، داریوش در نقش رجب کتیبه‌ای ندارد و محل این کتیبه نقش رستم است. او نوشته است (۱۳۹۴: ۲۰۸): «منتقدی که نمی‌داند DN علامت اختصاری داریوش در نقش رستم است یا نقش رجب ... چگونه به خود اجازهٔ نقد می‌دهد». این شیوهٔ بیان مولایی از جنس همان «مسائل حاشیه‌ای» است که خود مطرح کرده است (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۴)، زیرا در اینجا بحث بر سر محل کتیبه نیست، بلکه بحث دربارهٔ فعل ربطی است و محل کتیبه در توجیه زبانشناختی اینگونه جملات اهمیتی ندارد. بهتر آن بود که مولایی به اصل پردازد و از فرع دوری جوید.

مولایی نوع سوم از رابطهٔ نهاد و مسند را در زبان اوستایی چنین معرفی کرده است (۱۳۹۴: ۲۰۶-۲۰۷): «مسندآلیه و مسند اصلاً در حالت، جنس و شمار با هم مطابقت نمی‌کنند، بلکه در اینجا، برقرار کردن ارتباط بین مسندآلیه و مسند را فقط فعل ربطی بر عهده دارد». او این مثال را از یشت ۱۹، بندهای ۱۴ و ۱۵ ذکر کرده است:

(۶) الف.

uγrəm kauuaēm x^varēnō ... yazamaide ... yaṭ asti aməšanəm spəntanəm

«فره کیانی نیرومند را ... می ستاییم ... که از آن (= متعلق به) امشاسپندان است».

برای روشن تر شدن معنی هر واژه و تحلیل آسانتر این بند، معنی هر واژه مشخص می شود:

(۶) ب.

<i>uyrəm</i>	<i>kauuaēm</i>	<i>x^varənō</i>	...	<i>yazamaide</i>	...	<i>yaṭ</i>
نیرومند	کیانی	فره		می ستاییم		که
		acc.sg.				nom.sg
<i>asti</i>	<i>aməšanqəm spəṭtanqəm</i>					
هست	امشاسپندان					
	gen.pl.					

در این بند *aməšanqəm* و *spəṭtanqəm* هر دو در حالت اضافی جمع اند و *yaṭ* در اینجا ضمیر موصولی در حالت فاعلی مفرد است که جانشین واژه *x^varənō* شده است. مولایی در اینجا *yaṭ* (حالت فاعلی) را نهاد (مسندالیه) و *aməšanqəm* *spəṭtanqəm* (حالت اضافی) را مسند می داند. به اعتقاد او، نهاد و مسند در اینجا با یکدیگر مطابقه ندارند و تنها فعل ربطی رابطه آنها را نشان داده است (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۶).

در زبان اوستایی و فارسی باستان، یکی از کارکردهای حالت فاعلی نشان دادن نهاد و مسند در جملات اسنادی است (Kent, 1953: § 247). جملات اسنادی نیز در شمار گزاره های غیر فعلی اند. آنچه مولایی نقل کرده است، از جمله بندهایی نیست که فعل *asti* تنها نقش دستوری ایفا کند، بلکه بند وجودی است و فعل *asti* در مقام فعل اصلی به کار رفته و هسته گزاره فعلی است (Dryer, 2007: 240) و حضور آن در این جمله اجباری است. معنای تحت-اللفظی جمله مذکور از اوستا، چنین است: «فره از آن امشاسپندان است». یکی

از کاربردهای بندهای وجودی، بیان مالکیت محمولی^۱ است (Reichelt, 1909: § 244-246; Dryer, 2007: 493). در این ساختار، مالک^۲ حالت اضافی یا برایی دارد و مملوک^۳ در حالت فاعلی ظاهر می‌گردد (Aikhenvald & Dixon, 2013: 29-31) و معنی آن چنین است: «امشاسپندان فره دارند». نمونه‌ای دیگر از این بندها، جمله‌ای است که در خط ۲۹ و ۳۰ از ستون نخست کتیبهٔ بیستون آمده است (Kent, 1953: § 250):

(۷) <i>ka^mbūjiyahyā</i>	<i>brātā</i>	... <i>āha^t</i> .
کمبوجیه	برادر	بود
gen.sg.m	nom.sg.m.	vb. 3 rd sg.

کمبوجیه برادری داشت = کمبوجیه را برادری بود.

با توجه به آنچه گفته شد، پاره‌ای که مولایی از یشت ۱۹، بندهای ۱۴ و ۱۵، نقل کرده و آنرا نمونه‌ای از جملاتی دانسته که نهاد و مسند با یکدیگر مطابقه ندارند، اما فعل ربطی در آنها ظاهر شده است، به بحث «گزاره‌های اسمی یا صفتی» یا به تعبیر مولایی «جملات اسمیه» هیچ ارتباطی ندارد.

۷. ضمیر *mē*

مولایی در بحث از ترجمهٔ پاره‌ای از بند اول آبان‌یشت، دربارهٔ *mē* ضمیر پی‌بستی اول شخص مفرد در حالت اضافی و برایی سخن گفته است (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۳). او در کتاب «آبان‌یشت» این پاره را چنین ترجمه کرده است:

¹. Predicate possession
². Possessor
³. Possessed

(۸) *yazaēša=mē= hīm ... yqm arədvīm sūrqm anāhitqm*
 اردویسور اناهیتا حرف تعریف او - من - بستای

«بستای برای من او را» (مولایی، ۱۳۹۲: ۴۲).

رایشلت *mē* را در این بند ethical dative دانسته است (Reichelt, 1911: § 101). مولایی دربارهٔ ethical dative نوشته است (۱۳۹۴: ۲۰۳):

«برای بیان علاقه و دل‌بستگی شخص نسبت به یک فعل یا عمل به کار می‌رود؛ در این صورت "به خاطر من، ازبهر من، برای من" معنی می‌دهد، چنان‌که مثلاً در فارسی می‌گوییم: "این کار را به خاطر من بکن".»

او در ادامه نوشته است: «این همان چیزی است که رایشلت (1909: § 462) آن را *dativus ethicus* یا ethical dative نامیده است» (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۰۳). مولایی در جای دیگر در این باره نوشته است:

«یگانه عنصر حاضر در پیام که بر "علاقه و دل‌بستگی اهورامزدا بر ستایش اردویسور اناهید" دلالت می‌کند (کارکرد نحوی ethical dative) همین ضمیر متصل *mē* است و لاغیر. دقیقاً به همین دلیل است که همهٔ مترجمان اوستا عبارت مورد بحث را یا "برای من/ به خاطر من باید او را ستایش کنی" ترجمه کرده‌اند ... و یا چنان‌که ما آورده‌ایم: "بستای برای من او را"» (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۱۴).

معنی ethical dative چنان‌که مولایی گفته است، ارتباطی به دل‌بستگی شخص نسبت به عمل ندارد و به معنی «برای من، بخاطر من» نیست. کارکرد نحوی *mē* کاملاً روشن است و بحث اصلی در اینجا کارکرد معنایی آن است. معنی «برای من، بخاطر من» که مولایی برای ضمیر *mē* نقل کرده است، در بررسی

نقش‌های معنایی بهره‌ور^۱ نامیده می‌شود و بر کسی دلالت دارد که سود یا زیان ناشی از عمل متوجه اوست، اما چگونه ممکن است فعل *yazaēša* که جهت آن میانه^۲ است، با بهره‌ور همراه شود؟! چنگیزی نیز به همین نکته اشاره کرده و معنی «برای من او را بستای» را مبهم دانسته است (۱۳۹۳: ۱۶۱).

منظور از *ethical dative* چنانکه مولایی گفته «بیان علاقه و دلبستگی» نیست، بلکه نوعی حالت برایی است که از نظر معنایی بر نظر و دیدگاه گوینده نسبت به چیزی دلالت دارد (Bussmann, 2006: 273). در زبان آلمانی ضمیر *mir* در این ساخت *ethical dative* است (Bussmann, 2006: 273):

(۹). الف.

Das war mir zu viel.

این جمله را در انگلیسی چنین ترجمه کرده‌اند:
(۹) ب.

That was too much for me.

این مفهوم در فارسی چنین بیان می‌شود: «زیادم بود» و اگر فعل آن مضارع باشد: «زیادمه» یا در فارسی گفتاری «بسمه» */basame/*.

در برخی از این ساخت‌ها که در دستور زبان فارسی، غیرشخصی^۱ نامیده می‌شوند و دستورنویسان آنها را به نام‌های دیگری نیز خوانده‌اند، کارکرد ضمیر پی‌بستی *m* همان است که *ethical dative* نامیده می‌شود. در واقع، گوینده با

^۱. Benefactive

^۲. Middle

^۱. impersonal

گفتن جمله‌ای نظیر جمله فوق، نظر خود را در مورد غذا یا چیز دیگری بیان می‌کند. ضمیر پی‌بستی را می‌توان از این ساخت حذف کرد و جمله انگلیسی را چنین ترجمه کرد: «زیاد بود / زیاده» و در فارسی گفتاری «بسه /base/».

گاه این نوع از حالت برایی را در لاتین *dativus judicantis* و به انگلیسی *judger's dative* نیز گفته‌اند (Haspelmath, 2003: 213). جمله زیر نیز نمونه‌ای از آن در زبان آلمانی و انگلیسی است:

(۱۰) الف.

Das ist mir zu warm.

(۱۰) ب.

That is too warm for me.

این جمله، اگر برای اشاره به وضع آب و هوا باشد، در فارسی چنین ترجمه می‌شود: «خیلی گرمه / گرمه»؛ و می‌توان ضمیر پی‌بستی را حذف کرد و گفت: «خیلی گرمه / گرمه». اگر این جمله درباره نوشیدنی باشد، در فارسی اینگونه بیان می‌شود: «داغه / خیلی داغه». وقتی این جمله بر زبان کسی جاری شود، گویای نظر و دیدگاه او نسبت به رویداد است.

رایشلت در بحث از *ethical dative* (1909: § 462)، مثال‌های دیگری نیز ذکر کرده است، از جمله پاره زیر از یشت ۱۷، بند ۵۹:

(۱۱)	<i>imaṭ=mē</i>	<i>stāvištām</i>	<i>šyaoθnām</i>	<i>mašya</i>	<i>vərəzinti</i>	<i>sāsta</i> .
	من - این	بدترین / خشن‌ترین	کار	مردمان	انجام می‌دهند	ستمکار nom.pl
	acc.sg=dat.sg	acc.sg	acc.sg	nom.pl		
		acc.sg				

رایشلت معتقد است *mē* در این پاره *ethical dative* است و بهتر است ترجمه نشود (1911: § 101). مولایی، با توجه به ترجمه فارسی میانه این بند، معتقد است *mē* در این پاره، مضاف‌الیه *āpō* است (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۱۵). او واژه *aēuuarīhā* را «یک» ترجمه کرده است (۱۳۹۲: ۴۶). منظور از عبارت «از این یک آب من» چیست؟ آیا می‌توان «یک» را در این بافت در برابر «دو» و «سه» قرار داد؟ یعنی می‌توان گفت «از این دو آب من»، «از این سه آب من»؟! آیا «آب» (*āpō*) قابل شمارش است؟! برای مفهوم‌تر شدن معنی این پاره باید کارکرد دقیق *aēuuarīhā* را در این بافت تعیین کرد.

مولایی به اهمیت ترجمه‌های فارسی میانه اوستا که اصطلاحاً «زند» نامیده می‌شود، اشاره کرده است (۱۳۹۴: ۲۱۵): «بسیاری از لغات و تعبیرات اوستا از طریق همین متون زند روشن شده است» و به همین سبب، او معتقد است برای ترجمه اوستا می‌توان به این متون استناد کرد (مولایی، ۱۳۹۴: ۲۱۵). این سخن مولایی یقیناً درست است، اما باید اشاره کرد که این متون برای آگاهی از مفهوم برخی واژه‌ها و مباحث ریشه‌شناختی قابل اعتماد و استنادند، نه تحلیل نحوی زبان اوستایی. در اینجا بحث بر سر آن است که برای تحلیل نحوی ضمیر *mē* نمی‌توان به متون زند استناد کرد.

همه نکاتی که گفته شد، اهمیت جزءنگری و گزینشی بودن را در تحقیقات علمی - که چنگیزی بر آن تأکید کرده است (۱۳۹۳: ۱۵۱) - روشن‌تر می‌کند. تنها با توجه به جزئیات و در این مورد خاص، با توجه به ویژگی‌ها، ظرائف و دقایق زبان اوستایی است که می‌توان درباره واج، ریشه، پی‌بست، ضمیر اشاره و بسیاری از مسائل دیگر زبان اوستایی سخن گفت. بحث و استدلال درباره این نکات، جز از طریق آشنایی با مباحث زبان‌شناسی غیرممکن است. مولایی نوشته

است: «مصحح این متون ... قطعاً باید از دانش زبان‌شناسی تاریخی به کمال بهره‌مند باشد» (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۷). زبان‌شناسی تاریخی تنها با مطالعهٔ آثار کلنز، هومباخ و دیگر محققان دربارهٔ واژه‌ها و عبارات اوستایی حاصل نمی‌شود. زبان‌شناسی تاریخی دانستن محل کتیبه‌ها و شیوه‌های مختلف واج‌نویسی متون کهن نیست. برای اینکه بتوان از زبان‌شناسی تاریخی «به کمال بهره‌مند» شد، باید نخست، با کلیات زبان‌شناسی و اصطلاحات رایج در آن آشنا بود. نمی‌توان سخن از اوستاشناسی گفت، اما مسائل زبان‌شناسی را نادیده انگاشت و ارزش واج‌های زبان اوستایی را بر مبنای نظام نوشتاری تعیین کرد. نمی‌توان از تصحیح متن سخن گفت، اما رفتار ضمائر پی‌بستی را نفی کرد. نمی‌توان بر اهمیت زبان‌شناسی تاریخی تأکید کرد، اما از ضرورت ترجمهٔ متن اوستایی به زبان فردوسی و بیهقی سخن گفت. تنها با رجوع به ترجمهٔ دیگران از متون اوستایی، نمی‌توان مباحث زبان‌شناختی زبان اوستایی را درک کرد و تحولات آن را بررسی نمود.

برخی مطالبی که مولایی نوشته است، ضعف تألیف دارد، مانند:

«گذشته از این، بین زبان ادبی دوران فردوسی و بیهقی و زبان ادبی روزگار ما چندان تفاوت فاحشی پدید نیامده - و این یکی از امتیازات زبان فارسی است - که متون آن دوره برای خوانندگان امروزی قابل فهم نباشد».

سخن اصلی مولایی آن است که فارسی‌زبانان امروز می‌توانند متون ادب فارسی را درک کنند و این از امتیازات زبان فارسی است، اما جملات به گونه‌ای نوشته و نشانه‌گذاری شده که خواننده تصور می‌کند بند موصولی پایانی در توصیف «امتیازات زبان فارسی» است نه «تفاوت فاحش» و به همین سبب

پردازش جملات و درک مقصود نویسنده دشوار شده است. گذشته از شیوه نگارش این بندها، این پرسش مطرح است که اگر فارسی‌زبانان امروز می‌توانند شاهنامه و تاریخ بیهقی بخوانند و درک کنند، پس چه نیازی به آموزش زبان و ادب فارسی در مدارس و دانشگاه‌هاست و چرا شمار شرح و توضیح متون کهن بسیار است؟!

مولایی در برخی قسمت‌های مقاله خود، به جای استفاده از استدلال، تنها از درک، دریافت و سلیقه شخصی خود سخن گفته است؛ از جمله در بحث از ضرورت تدوین واژه‌نامه برای متن آبان‌یشت، شیوه ترجمه بندها، کاربرد اصطلاح ترکیب یا مرکب و لحن نوشتار علمی (مولایی، ۱۳۹۴: ۱۹۸، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷). وقتی در بحث علمی سخن از سلیقه به میان می‌آید، برهان آوردن و استدلال کردن بی‌معنا و بی‌فایده است.

منابع

چنگیزی، احسان. (۱۳۹۳). «نقد و بررسی آبان‌یشت (سرود اوستایی در ستایش اردویسور اناهید، تألیف چنگیز مولایی، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی)». *علم زبان*. ۲ (۳). ۱۴۵-۱۶۷.

دبیرمقدم، محمد. (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبانهای ایرانی*. جلد دوم. تهران: سمت.
شقاقی، ویدا. (۱۳۹۴). *فرهنگ توصیفی صرف*. تهران: علمی.
شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). *بیان و معانی*. چاپ سوم. تهران: فردوس.
غلامعلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۶). *ساخت زبان فارسی*. تهران: احیاء کتاب.
مفیدی، روح‌الله. (۱۳۸۶). «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو». *دستور*. ۱۳۳-۱۵۲.
مولایی، چنگیز. (۱۳۹۴). سرود اوستایی در ستایش اردویسور اناهید. تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

مولایی، چنگیز. (۱۳۹۴). «نقدِ نقدِ (بررسی و ارزیابی نقد احسان چنگیزی بر آبان‌یشت)».

علم زبان. ۳ (۴). ۱۸۹-۲۱۹.

- Aikhenvald, A.Y. & R.M.W. Dixon. (2013). "Possession and ownership: A cross-linguistic perspective". In A.Y. Aikhenvald & R.M.W. Dixon. (eds.). *Possession and Ownership (A Cross-Linguistic Typology)*. Oxford: University Press. 1-57.
- Benveniste, E. (1935). *Origines de la Formation des Noms en Indo-Européen*. Paris: Adrien-Maisonneuve.
- Brunner, Ch. j. (1977). *A Syntax of Western Middle Iranian*. New York: Caravan Books.
- Bubenik, V. (2006). "Case and Prepositions in Iranian". In J. Hewson & V. Bubonic (eds.). *From Case to Adposition: The Development of Configurational Syntax in Indo-European Languages*. Vol. 280. Amsterdam-Philadelphia: John Benjamins Publishing Company. 131-158.
- Bussmann, H. (2006 [1996]). *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*. Translated and edited by G. P. Trauth and K. Kazzazi. London and New York: Routledge.
- Clackson, J. (2007). *Indo-European Linguistics: An Introduction*. New York: Cambridge Press.
- Collinge, N. E. (1985). *The Law of Indo-European*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Diessel, H. (1999). *Demonstratives Forms, Function and Grammaticalization*. Amsterdam / Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Dryer, M. S. (2007). "Clause types". In T. Shopen (ed.). *Language Typology and Syntactic Description: Clause Structure*. Vol. 1. 224-275.
- Geldner, K. (1886). *Avesta The Sacred Books of the Parsis*. Vol I. Stuttgart: W. Kohlhammer.
- Givón, T. (2001). *Syntax*. Vol I. Amsterdam-Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Haig, J. (2008). *Alignment Change in Iranian Languages: A Construction Grammar Approach*. Berlin-New York: Mouton de Gruyter.
- Haspelmath, M. (2003). "The geometry of grammatical meaning: Semantic maps and cross-linguistic comparison". In M. Tomasello (ed). *The New Psychology of Language: Cognitive and Functional Approaches to Language Structure*. vol. 2. Mahwah: Lawrence Erlbaum Associates. 211-242.
- Jackson, A.V.W. (1892). *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*. Stuttgart: W. Kohlhammer.

- Jamison, S.W. (2008). "Sanskrit". In R. D. Woodard (ed.). *The Ancient Languages of Asia and the Americas*. Cambridge: University Press. 6-32.
- Kent, R. (1953). *Old Persian*. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- Lehman, W. (1974). *Proto-Indo-European Syntax*. Austin: University of Texas.
- Luraghi, S. & C. Parodi. (2008). *Key Terms Syntax and Syntactic Theory*. Cornwall: Continuum International Publishing Group.
- Lyons, J. (1968). *Introduction to Theoretical Linguistics*. Cambridge: University Press.
- MacDonell, A. A. (1917). *A Vedic Reader for Student*. Oxford: University Press.
- Reichelt, H. (1909). *Awestisches Elementarbuch*. Heidelberg: C. Winter.
- Reichelt, H. (1911). *Avesta Reader (Texts, Notes, Glossary and Index)*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trüner.
- Skjærvø, P. O. (2010). "Old Iranian". In G. Windfuhr (ed.). *The Iranian Languages*. London and New York: Routledge. 43-195.
- Spencer, A. & A. R. Luís. (2012). *Clitics: An Introduction*. Cambridge: University Press.
- Szemernéyi, O. J. L. (1999). *Introduction to Indo-European Linguistics*. Oxford, New York: Oxford University Press.
- Testen, D. (1997). "Old Persian and Avesta phonology". In Alan S. Kaye (ed.). *Phonologies of Asia and Africa: Including the Caucasus*. vol 2. Indiana: Eisenbrauns. 569-600.
- Yoshida, Y. (2010). "Sogdian". In G. Windfuhr (ed.). *Iranian Languages*. London and New York: Routledge. 279-335.
- Watkins, C. (1995). *How to Kill a Dragon: Aspects of Indo-European Poetics*. Oxford: University Press.
- Whitney, W. D. (1889). *Sanskrit Grammar*. London: Oxford University Press.